

اشاره

در ایران بیشتر ناصر خسرو را به عنوان شاعر می‌شناسند، ولی این بار در مقاله حاضر، ناصر خسرو به عنوان یک متکلم معرفی و نظریات فلسفی و کلامی وی نقد و بررسی شده است. ناصر خسرو یک حکیم و متکلم شاعر است نه یک شاعر متکلم. از آنجایی که وی بزرگترین مبلغ فرقه اسماعیلیه در ایران بود و با عنوان «حجت خراسان» آیین این فرقه را در قرن پنجم در ایران رواج داد، از همین رو مختصری به زندگی و افکار و عقاید وی پرداخته شده است.

کاوشی در نظام فکری حکیم ناصر خسرو قبادیانی

محبوب الله حیدری *

یکی از راهکارهای اصلی در پیگیری و شناخت افکار و اندیشه‌های یک متفکر، فارغ از نشان دادن موارد و مصادیق عینی آن، پرده برداشتن از پیش فرضها، رویکردها، مبانی فکری و نگاه اوست. پیش از بررسی نظام فکری حکیم قبادیانی، با توجه به حجم محدود مقاله، اشاراتی به زندگی او خواهیم کرد.

زندگی ناصر خسرو

حکیم ناصر خسرو بن حارث القبادیانی البلخی المروزی، کنیه‌اش ابومعین و لقب او حجت است.^۱ وی در سال ۳۹۴ ق در قبادیان از توابع بلخ متولد شده است.^۲ از دوران جوانی حکیم ناصر خسرو اطلاعاتی در دست نیست، جز آنچه خود او به آن اشاره نموده است که به پیروی از سنت خانوادگی وارد دستگاه اداری حکومت شده و به کارهای دیوانی پرداخته است. او مردی دبیرپیشه و از جمله متصرفان در اموال و اعمال سلطانی و کارهای دیوانی بوده و بارگاه

* محقق و پژوهشگر معارف اسلامی.

۱. ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱، به تصحیح محمد دبیر سیاقی؛ جامع‌الحکمتین، ص ۶، با مقدمه هانری کربن و محمد معین.

۲. بگذشت ز هجرت پس سیصد و نود چهار / بنهاد مرا مادر بر مرکز اغیر: ناصر خسرو، دیوان، ص ۲۳۲.

ملوک و سلاطین عجم دیده است.^۱

ناصرخسرو از خاندان محتشمی بوده است و خانواده‌اش نیز در کارهای دولتی دست داشته‌اند. او خود را از نسل آزادگان می‌داند و می‌گوید:

«تن» از پاک فرزند آزادگانم نگفتم که شاپور بن اردشیرم^۲

ناصرخسرو در ابتدای جوانی در تحصیل علوم و فنون و السنه رنج فراوان برد. قرآن را حفظ داشت و تقریباً در تمام علوم متداول عقلی و نقلی آن زمان و به ویژه در علوم یونانی از ارثاطیقی، مجسطی بطلمیوس، هندسه اقلیدس، طب، موسیقی، علم حساب و نجوم، علم کلام و حکمت متألهین تبحر پیدا کرده بود^۳ و از آثار اوست: زادالمسافرین، جامع الحکمتین، روشنایی نامه و خوان الاخوان. معلوم می‌شود که او به فلسفه ارسطو، افلاطون، نظریات فارابی و ابن سینا آشنا بوده است و بسیاری از تألیفات حکمای قدیم یونانیان را خوانده و از آنها یاد می‌کند.^۴

اما برای ناصرخسرو با وجود همه این شادیه‌ها و دلخوشیهای دنیوی، سائق مبرم‌تری وجود داشت و آن اشتیاق دردناک او برای یافتن غرض و پاسخی برای این پرسشها بود: چرا همه این چیزها وجود دارد؟ چرا جهان وجود دارد؟ سعادت و اندوه انسان برای چیست؟ چرا مروراید زیبا در دل صدفهای زشت و پینه‌دار قرار دارد؟ این پرسشها و صدها چرای دیگر ذهن نقاد ناصرخسرو را به خود مشغول نموده بود. وی این مسائل را از همه دانشمندانی که می‌شناخت، پرسید و همه کتابهایی را که می‌توانست می‌خواند و از تمام مکتبهایی که می‌دانست سؤال می‌کرد.^۵ اما هیچ پاسخ قانع‌کننده‌ای برای خود نیافت و در حدود چهل سالگی وجدانش بیش از پیش مضطرب گردید و دائم در پی یافتن حقیقت بود.

۱. ناصرخسرو، سفرنامه، ص ۹۲.

۲. دیوان، ص ۳۳۷.

۳. مقدمه دیوان، سید حسن تقی‌زاده، ص ۱۲.

۴. دیوان، مقدمه سید حسن تقی‌زاده، ص ۹. و نک: زاد المسافرین، ص ۵۰، ۶۸، ۹۰، ۱۰۰، ۲۳۵، ۲۵۳، ۲۹۰، ۳۱۳، ۳۹۰، و جامع

الحکمتین، ص ۸، ۶۷، ۲۱۴، ۲۱۵.

۵. هانس برگر، ناصرخسرو لعل بدخشان، ترجمه فریدون بدره‌ای، ص ۲۰.

ناصر خسرو پس از دیدن خوابی به مرو برمی‌گردد و از شغل خود معافی می‌خواهد و به قصد سفر به طرف قبله حرکت می‌کند.^۱ در این سفر برادرش ابوسعید و یک غلام هندی همراه او بودند.^۲ وی در این سفر طولانی که به گفته خودش دنبال حقیقت بوده است، حقیقت مورد نظرش را در مصر - مرکز خلافت فاطمیان - پیدا می‌کند و آنجا داخل طریقت اسماعیلیه می‌گردد و از مراتب هفت‌گانه اسماعیلیه یعنی «ناطق، اساس، امام، حجت، داعی، مأذون و مستجیب»^۳، مراتب پایین را سیر می‌کند و به مرتبه حجتی می‌رسد. سرانجام، او از طرف خلیفه فاطمی، ابومیم معد بن علی ملقب به المستنصر بالله به عنوان حجت جزیره بزرگ خراسان به طرف وطن خود باز می‌گردد. و مأمور دعوت مردم به طریقه اسماعیلیه و بیعت با فاطمیان در خراسان و سرپرستی شیعیان آن سامان می‌شود.^۴

موفقیت‌های ناصر خسرو به عنوان رئیس فعالیت‌های تبلیغی اسماعیلیه در خراسان، زندگی او را در این منطقه در خطر انداخت. علمای دینی اهل سنت و نیز علمای شیعی دوازده امامی زندگی ناصر را تهدید^۵ و او را مجبور به ترک خراسان کردند. او از بلخ به بدخشان رفت و تا آخر عمر خود در آنجا ماند. حکیم قبادیان خود را در یمگان بدخشان زندانی می‌داند و از آن بسیار شکایت می‌کند و خود را از تمام نعمت‌ها دور می‌داند و می‌گوید رخ لاله‌گونی که داشتم در غربت و دوری وطن خزان شده است.^۶

در تاریخ وفات ناصر خسرو اقوال مختلفی وجود دارد، ولی معتبرترین آنها تاریخ ۴۸۱ ق است. قبر ناصر خسرو، حکیم، فیلسوف، شاعر و ادیب قبادیان در بدخشان و در منطقه یمگان و در قریه‌ای به نام «حضرت سید»^۷ یا «حضرت سعید» واقع است. زبان مردم دره یمگان

۱. سفرنامه، ص ۳.

۲. همان، ص ۶.

۳. ناصر خسرو، گشایش و رهایش، ص ۱۱۳.

۴. ناصر خسرو، مقدمه محمد دبیر سیاقی، ص شانزده.

۵. ناصر خسرو، لعل بدخشان، ص ۲۳.

۶. نک: دیوان، ص ۴۶۳.

۷. امروزه قریه و دره یمگان در استان سمنگان واقع شده است.

فارسی و مذهبشان حنفی و اسماعیلی است. البته در این اواخر وهابیت نیز در منطقه بدخشان به ویژه دره یمگان نفوذ کرده است و فعالیت بسیار گسترده‌ای دارد.

حضرت سید در نزدیکی معدن لاجورد قرار دارد، سالانه هزاران نفر اسماعیلی و گاهی هم سنی به زیارت قبر ناصر خسرو می‌روند و برای او نذر و نیاز می‌کنند و از مزار ناصر خسرو حاجت می‌خواهند. وهابیهای منطقه چند بار می‌خواستند قبر ناصر خسرو را خراب کنند، ولی مردم منطقه - سنی و اسماعیلی - مقاومت کردند و اجازه تخریب قبر را به آنها ندادند. ناصر خسرو در میان مردم بدخشان مقام و منزلت والایی دارد و او را به القاب و نامهای گوناگون یاد می‌کنند. از جمله او را حجت خراسان، سلطان شاه سید ناصر، شاه ناصر جان، پیر یمگان و پیر طریقت می‌خوانند. دولت‌شاه سمرقندی می‌نویسد:

مردم کوهستان را به حکیم ناصر خسرو اعتقادی بلیغ است، بعضی او را سلطان می‌گویند، و بعضی شاه، و بعضی امیر، و بعضی گویند که سید بوده است.^۱

ناصر خسرو نثر نویس بزرگی است و آثار ارزنده‌ای به نثر از خود به جای گذاشته است که همه آنها را در راه بیان اندیشه و ترویج مذهب خویش نوشته است. او تمام مواهب ذوقی، فکری و اخلاقی خود را در نظم و نثر به کار انداخته است تا مردم را به اصول معتقدات خود آشنا سازد.^۲ از مهم‌ترین آثار ناصر خسرو می‌توان کتابهای سفرنامه، زادالمسافرین، وجه‌دین، خوان الاخوان، جامع الحکمتین، گشایش ورهائیش و دیوان اشعار را نام برد.

مبانی فکری ناصر خسرو

الف) پایبندی به ایدئولوژی فرقه‌ای

یکی از عواملی که در نظام فکری ناصر خسرو تأثیر بسزایی داشته است، همان پایبندی کامل او به معتقدات فرقه‌ای و نظریات امامان باطنیه است. چون بیشتر نظریات او زمانی بیان شده که او به عنوان حجت یا داعی مطرح بوده و خود را ملتزم به دفاع از عقائد خلفای فاطمی

۱. دولت‌شاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، ص ۷۳.

۲. علی دشتی، تصویری از ناصر خسرو، ص ۱۳.

می‌داند. شاید یکی از عللی که ناصر خسرو را با وجود آثار زیادی که در فلسفه و کلام دارد، در زمره فیلسوفان واقعی و متکلمان و حتی صوفیان می‌دانند، همین امر باشد. چون او دانشمندی اسماعیلی است و ریشه افکار فلسفی او از فلسفه اسماعیلیه مایه گرفته که از قرن چهارم هجری در ایران شایع بوده است.

برخی از اندیشمندان بزرگ اسماعیلی چون ابو حاتم رازی، محمد بن احمد نسفی و ابویعقوب سجستانی آثاری در فلسفه اسماعیلی آفریده‌اند و این زمینه را برای آمدن اندیشمندانی چون حمیدالدین کرمانی، احمد بن ابراهیم نیشابوری، المؤید فی الدین شیرازی و سرانجام حکیم ناصر خسرو قبادیانی فراهم کرد. ناصر خسرو حکیم است و متمایل به معقولات عقلی، ولی با این تفاوت که حکمت در ذهن او آزاد و پویانده باقی نمانده است، بلکه در مرز معتقدات متوقف می‌گردد.

فلسفه و حکمت، پویش فکر آدمی در جست‌وجوی حقایق، تحلیل حوادث و رویدادهای عالم وجود و کشف روابط ماهیات به ویژه رابطه علت و معلول است، بی‌آنکه در این پویندگی شرایط و حدودی معین شده باشد.

این پویش اندیشه انسانی در منطقه طبیعیات و ریاضیات پیشرفتهای چشمگیری کرده و به کشف و تنظیم قواعدی تقریباً لایتغیر رسیده است، ولی در امور مابعدالطبیعه سرگردان گشته و به فرض و حدس و تخمین دست زده است. فیلسوفان بزرگ یونان در پویندگی اندیشه، تقریباً برای خود مرز و حدی شناخته‌اند. در میان فیلسوفان و حکمای اسلامی نیز نمونه‌های چشمگیری چون ابونصر فارابی، ابن سینا، ابوریحان بیرونی به ویژه محمد بن زکریای رازی را می‌توان نام برد. رازی در این مورد تا جایی پیش رفت که منکر بسیاری از عقاید مسلم دینی شد و ناصر خسرو او را ملحد و بی‌دین خواند.^۱

اما ناصر خسرو چنین نیست. او برخلاف دیگران تمام معلومات فلسفی خویش را در خدمت معتقدات مذهبی خود قرار داده است.^۲ او با استفاده از فلسفه و کلام عقیده خود را به اثبات می‌رساند و آنجا که فلسفه با عقاید او در تعارض است، دست از فلسفه می‌کشد و

۱. زاد المسافر، ص ۱۰۳.

۲. تصویری از ناصر خسرو، ص ۱۲.

حتی‌الامکان متون دینی را حفظ می‌کند. این موضوع در تمام آثار او به وضوح دیده می‌شود؛ به ویژه در مسئله تأویل که تمام آیات و روایات را به نفع خود و عقاید خود تأویل می‌کند که در ادامه به این موضوع پرداخته خواهد شد.

ناصرخسرو گاهی برخلاف تمام فیلسوفان سخن می‌گوید و نظریات تازه‌ای را مطرح می‌کند. از جمله اینکه تمام فیلسوفان اسلامی علت را بر چهار قسم تقسیم کرده‌اند که عبارت‌اند از: علت فاعلی، علت غایی، علت صوری و علت مادی؛^۱ ولی ناصرخسرو به پنج علت قائل شده است که علاوه بر چهار علت مزبور، علت آلی یا ابزاری^۲ را نیز از جمله علل ذکر می‌کند و در ادامه می‌گوید: حکمای دین به هفت علت قائل‌اند، و مکانی بودن و زمانی بودن را نیز از جمله علل به شمار آورده‌اند.

او در این باره چنین می‌گوید: «و حکمای دین حق گفتند که علت هر محدثی هفت است، و تا هر هفت علت نباشد آن محدث موجود نشود.»^۳ ناصرخسرو در این سخن خود به هفت فلک و هفت ستاره نظر داشته است و به همین خاطر می‌کوشد علت را به هفت برساند، چون عدد هفت در نظر اسماعیلیان اهمیت فراوان دارد و از نوعی تقدس برخوردار است. اینجاست که معلوم می‌شود ناصرخسرو تا چه اندازه از هر مطلبی به نفع خود و مذهب و عقیده خود استفاده می‌کند. پیش‌فرضهای ذهنی یک دانشمند می‌تواند او را تحت تأثیر قرار دهد و بسیاری از چیزهای عالم را با همان پیش‌فرضهای ذهنی خود تفسیر و تأویل کند.

ب) خلقت عالم هستی

شاید یکی از اصلی‌ترین و مهم‌ترین مؤلفه‌های نظام فکری ناصرخسرو که دستگاه الاهیات او را سامان می‌بخشد این نکته باشد که در دستگاه فکری او عقل بالاتر از تمام موجودات عالم است و تمام موجودات عالم را شامل می‌شود و علم از زیر مجموعه‌ها و شئون عقل است. البته گاهی به جای علم، نفس را بعد از عقل قرار می‌دهد که خود نقش اساسی

۱. غلام‌حسین ابراهیمی دینانی، دفتر عقل و آیت عشق، ج ۱، ص ۳۴۸.

۲. علت ابزاری یا آلی که ناصرخسرو مطرح می‌کند، به نوعی همان علت مادی است که در واقع نام دیگری بر این علت گذاشته است. (میثاق)

۳. ناصرخسرو، جامع الحکمتین، ص ۹.

دارد و همهٔ امور روحانی و جسمانی در قلمرو علم قرار می‌گیرند.

علم در نگاه ناصر خسرو علت العلل همهٔ امور به حساب می‌آید. از این رو در نگاه او علم جایگاه ویژه‌ای دارد که باید پیش از هر چیزی دیگر علم را شناخت. ولی باید توجه داشت که این علم در نهایت جز کلمهٔ خداوندی یا (کنه وجودی) چیزی دیگری نیست. ناصر خسرو معتقد است که عقل در بالاترین مکان وجودی قرار دارد و همهٔ امور عالم توسط عقل به منصفهٔ وجود می‌رسد. پس تمام موجودات عالم، اعم از روحانی و جسمانی، در زیر سیطرهٔ عقل قرار دارند و از طریق عقل و با واسطهٔ علم می‌توانند معلوم واقع شوند، و هر چه که معلوم واقع نمی‌شود موجود نیست.

از آنجا که تمام موجودات عالم از نگاه این حکیم زیر سیطرهٔ علم‌اند، حتی معدومات در زمرهٔ اموری هستند که در زیر سیطرهٔ علم قرار دارند. بدین جهت ناصر خسرو با صراحت می‌گوید که خداوند موجود نیست؛ همان‌گونه که معدوم هم نیست، چون خداوند در قلمرو علم نمی‌گنجد و عقل هم نمی‌تواند به او احاطه کند. پس خداوند نه موجود است و نه معدوم؛ بلکه ذات مقدس او بالاتر از وجود و عدم است، و می‌نویسد:

نخست باید مؤمن علم را بدانند که چیست تا چون بشناسدش طلب تواند

کردن مرو را که هر که چیزی را نشناسد هرگز بدو نرسد.^۱

باعتقاد حکیم قبادیانی جهان هستی مخلوق عقل و نفس است و تابع نظم است که دیگر ارادهٔ خداوند در آن دخیل نیست. او نخستین مخلوق عالم را «عقل کل» می‌داند و می‌نویسد: و گفتند که هست اول آن جوهر بود که وحدت بدو متحد شد، و آن عقل کل است که او را «عقل فعال»^۲ نیز گویند، و آغاز هستیها اوست.^۳

۱. ناصر خسرو، وجه دین، ص ۲۶.

۲. حکما در تعداد «عقول» اختلاف دارند. حکمای مشاء به عقول دهگانه قائل‌اند و حکمای اشراق این تعداد را نمی‌پذیرند.

اما آنچه مورد اتفاق حکماست، این است که صادر اول یا موجودی که پیش از همهٔ مخلوقات خلق شده عقل است و از آن به «عقل اول» یا «عقل فعال» تعبیر می‌کنند. به این معنا که تمام مخلوقات عالم زیر مجموعهٔ این عقل هستند. این عقل

مراحلی دارد که به عقل نظری و عملی نامبردار است. نک: فرهنگ علوم فلسفی و کلامی، ص ۴۹۳. (میتاق)

۳. جامع‌الحکمتین، ص ۱۴۸.

ایشان برای اینکه ثابت کند عقل نخستین مخلوق است، از کتاب و سنت و هم از اتفاق حکما دلیل می‌آورد.^۱ او در شعری پیدایش اجسام و اجرام و افلاک را از به هم پیوستن عقل و نفس می‌داند و می‌گوید:

چو پیوستند عقل و نفس با هم از ایشان زاد اجرام مجسم^۲
یعنی از به هم پیوستن عقل و نفس تمام مخلوقات به وجود آمده‌اند و دیگر خداوند در آفرینش عالم هیچ‌گونه دخالتی ندارد و همهٔ مخلوقات توسط نفس کل به وجود آمده‌اند. پس نظام هستی در نظر ناصرخسرو مخلوق عقل و نفس است و تمام عالم روحانی و جسمانی در زیر سیطرهٔ آنها قرار دارد، و تابع نظامی است که دیگر ارادهٔ خداوند در آن به کار نمی‌رود:

نگویم صانع هفت و چهار است ولیکن عقل را پروردگار است^۳
او کسانی را که عقیده دارند خداوند عالم را آفرید و انسان را از آب منی پدید آورد، سرزنش می‌کند و این عقیده را شرک می‌داند و می‌گوید این شرک است، ولی شما آن را توحید نام کرده‌اید:

چو گوئی کفر و توحیدش کنی نام خیر نیافتنه ز آغاز و انجام^۴
پس عقیدهٔ ناصرخسرو درباره خلقت نظام هستی این است که تمام نظام هستی را نفس با همکاری عقل به وجود آورده است، چنان‌که دربارهٔ افلاک می‌گوید چون عقل و نفس با هم همراه می‌شوند، ارواح و اجسام و افلاک به وجود می‌آید. انوار سبعة یا افلاک در عالم حسی عبارت‌اند از: شمس، قمر، زحل، مشتری، مریخ، زهره و عطارد.^۵

۱. نک: ناصرخسرو، خوان الاخوان، ص ۹۰-۹۳ و روشنایی‌نامه، ضمیمهٔ سفرنامه، ص ۱۳.

۲. همان، ص ۱۴.

۳. در اینکه نفس از عقل صادر شده و یا هر کدام به طور مستقل خلق شده‌اند، اگر به تبیین این موضوع پرداخته شود خود یک کتاب خواهد شد، لذا جهت اطلاع نک: به آثاری که دربارهٔ نفس نوشته شده از جمله: کتاب النفس ابن سینا؛ دروس معرفت النفس، حسن زاده آملی؛ شرح منظومه، مباحث نفس و... (میتاق)

۴. روشنایی‌نامه، ص ۱۲-۱۳.

۵. جامع‌الحکمتین، ص ۱۱۰.

و چون در عالم حسی هفت ستاره است، که چیزهای مولودی از آنها نور و لطافت گیرند، این موجودات نورانی دلیل است بر آنکه در عالم علوی هفت نور اولی است، که آن ازلیات علت‌های اند مر این انوار جسمانیات را، و آنها عبارت‌اند از: ابداع، عقل، مجموع عقل که او را سه مرتبه است - اعنی عقل است و عاقل و معقول -، نفس، جدّ، فتح و خیال.^۱

و در عالم صغیر که انسان است آثار آن هفت نور نیز هست: حیات، علم، قدرت، ادراک، عقل، ارادت و بقا.^۲

ولی این نظریه خاصه سر و کپی پیدا می‌شود و وجودات عالم بر عهدۀ عباد و ناسوت خداوند در خلق آشفته‌نشی ندارد، مخالف اصل آیات قلین کریم است و می‌توان آن را پذیرفت، جای جای قن کریم به این مطلب تصریح شده است که تمام کائنات را خداوند آفریده است نه کسی دیگر. در اینجا به چند آیه اشاره می‌شود:

۱. یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم و الذین من قبلکم لعلکم تتقون الذی جعل لکم الأرض فراشاً و السماء بناءً و أنزل من السماء ماء فأخرج به من الثمرات رزقاً لکم فلا تجعلوا لله أنداداً و أنتم تعلمون؛^۳ ای مردم، پروردگار خود را پرستش کنید، آن کس که شما و پیشینیان را آفرید تا پرهیزگار شوید. آن خدای که زمین را برای شما بستر راحت و گسترده گردانده و آسمان را بنا قرار داده و از آسمان آبی سرشار فرو فرستاده و به سبب آن از هر گونه ثمری برای روزی شما بیرون آورده است. پس برای خدا همانند نگیرید با آنکه می‌دانید برای خداوند ماندنی نیست.
۲. الحمد لله الذی خلق السماوات و الأرض و جعل الظلمات و النور ثم الذین کفروا بریهم یعدلون؛^۴ ستایش برای خداوندی است که آسمانها و

۱. همان، ص ۱۰۹. در شریعت از «جدّ، فتح و خیال» به «جبرئیل، میکائیل و اسرافیل» تعبیر می‌کنند. (میثاق)

۲. همان، ص ۱۱۰.

۳. بقره، آیه ۲۰ و ۲۲.

۴. انعام، آیه ۱.

زمین را آفرید و ظلمتها و نور را ایجاد کرد، اما کافران برای پروردگار خود شریک و شبیه قرار می‌دهند.

۳. و خلق کل شیء علیهم^۱ و همه چیز را آفریده و او به همه چیز داناست.
۴. هو الذی خلقکم من نفسٍ واحدةٍ و جعل منها زوجها لیسکن الیها...^۲ او خدایی است که شما را از نفس واحدی آفرید و همسرش را نیز از جنس او قرار داد تا در کنار او بیاساید.

۵. اقرأ باسم ربک الذی خلق خلق الإنسان من علق^۳ بخوان به نام پروردگارت که جهان را آفرید؛ همان کس که انسان را از خون بسته‌ای خلق کرد.

۶. و لقد خلقنا الإنسان من صلصالٍ من حماءٍ مسنون^۴؛ ما انسان را از گل خشکیده‌ای که از گل بد بوی گرفته شده بود آفریدیم.

ج) الاهیات تنزیهی

یکی از مسائل مهمی که نظام فکری ناصر خسرو را تشکیل می‌دهد الاهیات تنزیهی است. او بر این مسئله تأکید بسیار دارد، چنان که حتی گاهی نظریات او به تناقض می‌انجامد.

خدا، محور فکری ناصر خسرو

خدا، محور فکری ناصر خسرو است،^۵ به حدی که در امور بدیهی و عقلی نیز پای خدا را به میان می‌کشد: آدمکشی شرعاً، عقلاً، اخلاقاً و مخصوصاً از حیث نظام اجتماعی کاری است زشت، ولی حکیم قبادیان این قضیه بدیهی و این قبح ذاتی را این گونه توجیه می‌کند:
خلق خدا همه یکسره نهال خدایند هیچ نه بشکن از این نهال و نه بفکن

۱. انعام، آیه ۱۰۱.

۲. اعراف، آیه ۱۸۹.

۳. علق، آیه ۱ و ۲.

۴. حجر، آیه ۲۶.

۵. تصویری از ناصر خسرو، ص ۲۵۸.



گز نپسندی هم که خونت بریزند خون دگر کس چرا کنی تو به گردن^۱
 به اعتقاد حکیم ناصر خسرو کلید رستگاری در شناخت حضرت حق توحید اوست و رساله
 روشنایی نامه خود را با این گفتار آغاز می‌کند:

نفس مردم را بقا اندر شناخت توحید است و آن شناخت باری سبحانه
 است دور از تشبیه و پاکیزه و بیگانه.^۲

ناصر خسرو در کتاب جامع الحکمتین عقاید فرق مختلف اسلامی همچون اهل حدیث،
 اشاعره، معتزله، کرامیه، و نیز فیلسوفان الهی را مورد بررسی و نقد قرار می‌دهد و در آخر
 هم نظر فیلسوفان الهی مورد قبول او قرار می‌گیرد. او می‌گوید نمی‌توان خدا را هست یا
 نیست گفت، چون خداوند در زیر سیطره علم قرار نمی‌گیرد و بدین جهت به او هست و نیست
 اطلاق نمی‌گردد.^۳

اگر به گفته حکیم قبادیان، انسان نتواند با قوه ادراکی اش درباره خداوند تصویری کند، پس
 به چه وسیله می‌توان این کار را کرد؟ ممکن است گفته شود: انسان به وسیله صفات می‌تواند
 خدا را بشناسد و او را محور ستایش و پرستش و عبادت قرار دهد؛ ولی ناصر خسرو درباره
 صفات نیز می‌گوید:

به هر وصفی که گویم زان فزون است زهر شرحی که من دانم برون است^۴
 او تمام صفات را از خداوند دور می‌کند و نسبت دادن هیچ صفتی را بر خداوند جائز
 نمی‌شمارد و درباره صفات خداوند قائل به «تنزیه مطلق» است و ذات باری را از تمام صفات
 منزّه و میرا می‌داند.

ناصر خسرو معتقد است که صفاتی مانند عالم بودن و قادر بودن و ضد آن، که جاهل و
 ناتوان بودن است، از صفات انسان شناخته می‌شود و خداوند تبارک و تعالی از همه این صفات
 منزّه است. او می‌گوید وقتی ما صفاتی را از قبیل جاهل بودن و ناتوان بودن از خداوند سلب

۱. دیوان، ص ۳۷۷.

۲. ناصر خسرو، شش فصل «روشنایی نامه منشور»، ص ۳۳.

۳. وجه دین، ص ۲۶.

۴. شش فصل «روشنایی نامه منشور»، ص ۵.

می‌کنیم، به این دلیل نیست که این صفات زشت است و ناپسند، بلکه سلب این صفات و مقابلات آنها تنها به این دلیل است که اینها صفات مخلوقات است و صفات مخلوق را نمی‌توان به خداوند تبارک و تعالی اطلاق نمود. او در این باره چنین می‌نویسد:

... بدان و آگاه باش که خدای را بدین صفت‌های زشت چون جاهل و عاجز و مرده و جز آن از بهر آن صفت نشاید کردن که این صفات مردم است، نه بدان که صفات زشت است، که صفات زشت و نیکو هر دو مردم راست، و چون دانستی که خدای بدین صفات زشت همی بدان نشاید صفت کردن که این صفات مردم است نه بدان که این صفات زشت است، تو را معلوم شد که همچنین نیز خدای را بدان صفت نیکو نشاید صفت کردن، از بهر آنکه آن نیز صفت مردم است.

ناصرخسرو می‌گوید نمی‌شود یگانگی خداوند را از کمال توانایی و دانایی او بدانیم، زیرا این بدان معناست که یگانگی خداوند متکی به توانایی و دانایی اوست و توانایی و دانایی علت یگانگی می‌شود و این درست نخواهد بود.^۱ پس نظریه حکیم قبادیان این است که هیچ صفتی را نیز نمی‌توان بر خداوند حمل کرد و باید تمام صفات را از ذات باری تعالی نفی کرد و او را از هر صفتی منزّه دانست.

گفتیم که خدا، محور اندیشه ناصرخسرو است، آن هم خدایی که برتر از وهم و عقل و اندیشه بشری است. حکیم قبادیان می‌خواهد خداوند را از قلمرو عقل و فکر دور نگه دارد و او را مبرا و منزّه بداند از اینکه در قلمرو عقل و خرد قرار گیرد. او تمام صفات را نیز از ذات خداوند تبارک و تعالی نفی می‌کند و خداوند را منزّه از همه صفات می‌داند. ولی این دیدگاه او درباره خداوند و صفات او اشکالات و تناقضاتی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۱. حکیم قبادیان به این نکته توجه نکرده است که این توجیهاات او نیز کار عقلی است و به هیچ وجه از حوزه عقل و فکر خارج نیست. چون توجه کردن به محدودیت عقل و عدم امکان وصول آن به کنه ذات حق تبارک و تعالی، تنها از طریق عقل میسر است و این عقل است که می‌تواند به محدودیت خود و هر موجود ممکن دیگر پی ببرد و خود و تمام موجودات

را در برابر عظمت ذات خداوند هیچ بنگارد.

۲. اگر چه در روایات ما را به سکوت و توقف امر کرده‌اند، ولی ناصر خسرو با این کار خیال کرده است که خود را از دام تشبیه رهایی بخشیده است. ولی او خدای غیر فعال و بی‌خاصیتی را ثابت کرده و در دام اهمال و بی‌معنایی گرفتار شده و سر از تعطیل درآورده است.

۳. درست است که بشر هیچ گاه نمی‌تواند به کنه ذات حضرت حق برسد و او را بشناسد، ولی انسان دارای قوه ادراک است و به سبب آن بر تمام حیوانات سالاری دارد و این قدر می‌تواند که خدا را تصور کند و بگوید که خدا وجود دارد و قادر، عالم و... است. اما اگر کسی بگوید خدا را نمی‌توان هست یا نیست، موجود یا معدوم، گفت و خدا از مرز عقل و ادراک و حتی قوه واهمه برون است، هیچ صفتی ندارد و...، این پرسش پیش می‌آید: خدایی که نه موجود است و نه معدوم، از عقل، وهم و اندیشه برتر است و هیچ صفتی ندارد، چنین چیزی را چگونه می‌توان پرستش کرد و او را خدا دانست؟ چگونه چنین خدایی مورد ستایش قرار می‌گیرد؟ چنین خدای نامعلومی را نباید پرستید و ستایش و عبادت کرد. در حالی که تمام انسانها به گونه‌های مختلف ذات خداوند را مورد ستایش و تمجید قرار داده‌اند و تمام انبیای الهی به امر خداوند مردم را به عبادت حضرت حق تشویق و ترغیب کرده‌اند و خداوند را معبود خود می‌دانند.

۴. این عقیده حکیم قبادیان با نوعی تناقض روبه‌روست، زیرا نیستی نقیض هستی شناخته می‌شود. در این صورت، سلب هستی و نیستی در یک مورد مشخص، مستلزم ارتفاع نقضین خواهد بود، و کسانی که به موازین منطقی آشنایی دارند به خوبی می‌دانند که ارتفاع نقضین نیز مانند اجتماع نقضین محال و ممتنع است. دیگر اینکه وقتی گفته می‌شود خداوند نه هست و نه نیست، این سؤال پیش می‌آید: آنکه خود از سنخ هستی نیست، چگونه به دیگران هستی می‌دهد؟ مشکل دیگر این است که وقتی گفته می‌شود خداوند را نمی‌توان هست و نیست گفت، عقل در فهم این سخن می‌ماند. آنچه نه موجود است و نه معدوم، برای عقل مفید معنا نیست و عقل قدرت درک این معنا را ندارد.^۱

ناصر خسرو از تمام قدرت علمی خود استفاده کرده است تا صفات را نیز از خداوند دور کند

و حضرت حق را از تمام صفات میرا و منزه بداند که این نظریه نیز با اشکالات و تناقضاتی روبه‌روست که به چند نمونه اشاره می‌شود:

اولاً: اگر ما صفات کمالیه را برای ذات خداوند قائل نباشیم، چگونه ممکن است او را بشناسیم؟ و چنین خدایی (مجہول + مجہول) چگونه می‌تواند مورد ستایش قرار گیرد؟ همچنین او که قرآن را می‌داند و حتی مفسر است، کلماتی همانند بصیر، علیم، قادر، حکیم، حی و... را که در قرآن آمده و بر خداوند اطلاق شده است چگونه تفسیر می‌کند؟

ثانیاً: در منطق عقلی جواب این اشکال (حمل صفات بر خداوند) آسان است: صفات کمالیه به طور مطلق و به شکل لایتناهی و نامحدود به ذات پروردگار تعلق می‌گیرد، آن هم به عنوان ذاتی؛ ولی در مخلوق به شکل جزئی، محدود و عرضی وجود دارد. حال چگونه این پاسخ به نظر حکیم قبادیان نیامده است؟

ثالثاً: ناصر خسرو در کتابهای خود خداوند را به تعبیر گوناگون و به صفات مختلف وصف نموده است. پس او به آنچه خود معتقد است پایبند نبوده و آن را نقض کرده است، زیرا خودش حمل صفات را بر خداوند جائز نمی‌داند ولی برخلاف آن عمل نموده است. به عنوان مثال ناصر خسرو در دیباچه کتاب جامع الحکمتین خود می‌نویسد: «آغاز سخن از سپاس خدای کنم، آفریدگار آسمان و زمین، پدید آورنده مکان و مکین.»^۱ در شش فصل می‌گوید: «سپاس خدای را که نامهایش پیداست و...»^۲ در زاد المسافر می‌نویسد: «سپاس مر خدای را که آفریدگار جواهر پنهان و پیداست.»^۳ در خوان الاخوان چنین گوید: «سپاس مر پدید آورنده چیز را نه از چیز.»^۴ در کتاب گشایش و رهایش نیز خطبه‌ای دارد که حمد خدا را می‌گوید و درود و صلوات بر رسول و آلش می‌فرستد.^۵

از آنچه متذکر شدیم معلوم می‌گردد که ناصر خسرو درباره صفات خداوند دچار تناقض‌گویی

۱. جامع الحکمتین، ص ۳.

۲. شش فصل «روشنایی‌نامهٔ منثور»، ص ۲۹.

۳. زاد المسافر، ص ۱.

۴. خوان الاخوان، خطبه کتاب.

۵. ناصر خسرو، گشایش و رهایش، ص ۱۷.

شده است^۱ و آنچه را عقیده داشته، در عمل نقض کرده و خداوند را در جاهای مختلف به صفات گوناگون یاد نموده و به عقیده خود پایبند نبوده است.

د) اعتقاد به تأویل

تأویل‌گرایی و نادیده گرفتن ظاهر نصوص دینی، در میان پیروان همه فرق اسلامی یافت می‌شود، چون ساختار متون دینی به گونه‌ای است که تفسیر و تأویل‌پذیر و قابل تطبیق‌های مختلف است. به همین سبب هیچ متن مقدس و حتی غیر مقدس را از آن گزیری نیست. اما این مسئله در تفکرات اسماعیلیان و به ویژه ناصر خسرو جایگاه خاصی دارد.

ناصر خسرو خردگرایی باطنی مسلک است که به تفاوت درجه میان ظاهر و باطن امور سخت باور دارد. در نظام فکر او تأویل جایگاهی ویژه می‌یابد. او وقتی از تفاوت درجه میان ظاهر و باطن سخن می‌گوید، به این نیز اشاره می‌کند که این تفاوت درجه، یک امر واقعی و نفس‌الامری است، یعنی آنچه باطن است به ذات خود باطن است و آنچه ظاهر است نیز در واقع ظاهر به شمار می‌آید. او در این باره چنین می‌گوید: «آنچه ظاهر است هرگز پوشیده نشود و آنچه پوشیده است هرگز آشکار نگردد.»^۲

از گفته‌های ناصر خسرو چنین برمی‌آید که باطن تنها از طریق باطن قابل دریافت است و ظاهر نیز فقط از طریق ظاهر قابل درک می‌باشد. اگر پذیرفته شود که به گفته ناصر خسرو، ظاهر و باطن دو مرحله از هستی را تشکیل می‌دهند، ناچار باید بپذیریم که آنچه در مرحله باطن قرار دارد جز با باطن انسان قابل ادراک نخواهد بود. اینجاست که معنای تأویل آشکار می‌گردد و معلوم می‌شود که برای درک معانی باطنی باید از مرحله ظاهر عبور کرد و به آنچه باطن نامیده می‌شود نائل گشت.^۳

حکیم ناصر خسرو می‌کوشد میان عقل و آنچه در قرآن مجید و سایر متون اصیل دینی آمده است، نوعی سازش و همکاری برقرار کند و این کار تنها با روش تأویل آیات و روایات میسر خواهد بود. چون با تأویل می‌توان از ظاهر آیات و روایات دینی متعارض با عقل گذر کرد

۱. غلام‌حسین ابراهیمی دینانی، ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج ۳، ص ۱۵۱.

۲. وجه دین، ص ۷۸.

۳. دفتر عقل و آیت عشق، ج ۱، ص ۴۰۵.

و بین عقل و شرع سازش برقرار ساخت. او بر این باور است که شریعت سیمای ظاهری حقیقت است و حقیقت سیمای باطنی شریعت. شریعت مثال است و حقیقت ممشول. ظاهر پیوسته با دوره‌ها و مراحل جهان در تغییر و نوسان است. اما باطن قدرت کامل الهی است که مطیع ایجاد و بود نمی‌گردد.^۱

در واقع تأویلات اسماعیلیه و ناصرخسرو متأثر از فلسفه و مُثل افلاطونی است،^۲ زیرا اساس حکمت افلاطونی بر این است که محسوسات ظواهرند نه حقایق، عوارض‌اند و گذرنده نه اصل و باقی، علم به آنها تعلق نمی‌گیرد، بلکه محل حدس و گمان‌اند و آنچه علم به آن تعلق می‌گیرد عالم معقولات است.^۳

خلاصه تکیه بر مبنای عقلی و فلسفی و تطبیق امور تکوینی بر معارف دینی و تعمیم آن بر شریعت و آیات الهی، در سراسر آثار ناصرخسرو به چشم می‌خورد. او معتقد است:

امور عالم بر دو قسم است: ظاهر و باطن. امور ظاهری را محسوسات گویند و امور باطنی را معقولات، پس عالم باطن ثابت است و... اینکه هیچ ظاهری نیست مگر اینکه ثابت و پایداری او به باطن اوست. از آسمان، زمین و آنچه در میان آن دو است همچنین گویم از مردم جسد کثیف آشکارا و روح لطیف پنهان و این جهان فانی پیداست و صانع پنهان و...

۱. ماجرای فکر فلسفی جهان اسلام، ج ۳، ص ۲۸۶.

۲. حکمای اشراقی به ویژه افلاطون و پس از او شیخ اشراق بر این باورند که موجودات طبیعی دو نوع وجود دارند که یکی از آنها وجود محسوس و طبیعی آنهاست که در دار دنیا مستقر است و صورت دیگری از این موجودات در عالم اعلی است که موجودات مجرد از ماده است که جناب افلاطون از آن عالم به «مُثل» تعبیر کرده است. بیشتر حکمای اسلامی از جمله شیخ اشراق و ملا صدرا با اندک تغییر این عالم را پذیرفته‌اند. ولی جناب شیخ اعظم ابن سینا با دلایل و براهین قوی این عالم را نفی کرده است. نک: الاهیات شفا. استاد سید جلال‌الدین آشتیانی عالم مثال را این‌گونه تعریف می‌کند «عالم مثال به معنای مثال منفصل و برزخ نزولی و عالم مثال مطلق، جوهری است نورانی که از جهت تجرد از ماده شبیه عالم عقل و از جهت تقید به مقدار و تجسم شبیه جوهر جسمانی محسوس است.» نک: رساله نوره در عالم مثال، حکیم بهایی لاهیجی با مقدمه و تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی؛ المثل النورية فی فن الحکمة محمدطاهر آل شبیر خاقانی؛ حسن زاده آملی، دو رساله مُثل و مثال. (میتاق)

۳. محمدعلی فروغی، سیر حکمت در اروپا، ج ۱، ص ۳۱-۳۲.

پس همچنین کتاب خدای و شریعت رسول پیداست و معنی و تأویل ایشان پنهان است از نادانان و پیداست مردانایان را.^۱

اودشعری تنزیل و ظاهر شرع رشور واطن و تأویل آن رلؤلوعرفی می‌کندهی گوید:

دریای سخنهای سخن خوب خدای است پیرگوهر باقیمت و پیرلؤلؤل لالا
شوراست چو دریا به مثل صورت تنزیل تأویل چو لؤلؤست سوی مردم دانا
از بهر پیمبر که بدین صنع ورا گفت: «تأویل به دانا ده و تنزیل به غوغا»
معنی طلب از ظاهر تنزیل چو مردم خرسند مشو همچو خر از قول به آوا^۲
ناصر خسرو با همین دیدگاه سراغ آیات و متون دینی رفته و همه را تأویل نموده است^۳ که در این قسمت به نمونه‌هایی از تأویلات او اشاره می‌شود:

۱. وی عقاب امت پیامبران گذشته را که در قرآن کریم آمده است هلاک جسدی نمی‌داند، بلکه هلاکت آنها را روحی و هلاکت نادانی و ضلالت می‌شمارد و می‌گوید:

این هلاکت که خداوند درباره عا و ثمود و اصحاب الرس گفته است، مراد هلاکت جسدی و مرگ بدنی نیست، بلکه به سبب جهل و ضلالت است و وجوب عذاب جاویدان، چه اگر هلاک آنها جسدی باشد، پیامبران آنها را نیز با مرگ جسدانی میرانید، پس چه فرق است میان کافر و مؤمن؟ پس درست شد که مراد از هلاک عاصیان مرگ جسدی نیست، بلکه هلاک ضلالت است؛ و کشتی نوح(ع) چوب نیست، بلکه اهل بیت رسول است؛ و نیز طوفان نوح آب نیست، بلکه جهل و ضلالت است که هلاک عاصیان آن است.^۴

براساس این نظریه، جامعه‌ای که گرفتار جهل و نادانی است غرق در هلاکت است و برای رهایی از آن، راهی جز وصول به علم و آگاهی وجود ندارد. این طرز تفکر موجب شده که

۱. وجه دین، ص ۶۳ به بعد.

۲. دیوان، ص ۵۴.

۳. مجموعه مقالات اسماعیلیه، ص ۴۲۵.

۴. جامع الحکمتین، ص ۳۸.

ناصرخسرو حکمت را برتر از حق بداند. او از الناصر لدین الله، یکی از خلفای فاطمی، نقل می‌کند که از او پرسیدند: حکمت فاضل‌تر است یا حق؟ او در پاسخ گفت: حکمت فاضل‌تر است از حق، زیرا حق آن است که شبیهه را از میان بردارد و حکمت عملی است که از علم صادر می‌شود، و هر که علمش منشأ عمل نگردد حکیم نیست.^۱

۲. تأویل آیه «بسم الله الرحمن الرحيم»: ناصرخسرو در تأویل این آیه می‌گوید: چهار کلمه «بسم الله...» دلیل است بر چهار اصل دین: دو روحانی، مثل عقل و نفس و دو جسمانی، مانند ناطق و اساس. نه بخش «بسم الله...» مثل است بر دو حد جسمانی: ناطق و اساس.^۲ جمله حروف «بسم الله الرحمن الرحيم» نوزده است. هفت حرف «بسم الله» دلیل است بر هفت خداوند ادوار بزرگ؛ و «الرحمن الرحيم» که دوازده حرف است، مثل بر دوازده حجت که جمعاً نوزده حد است و این نوزده حد موکلان جهنم‌اند، که اگر مردم از آنها پیروی کنند، آنها را از جهنم جهل و نادانی نجات می‌دهند. خداوند از این موکلان در قرآن چنین یاد می‌کند «علیها تسعة عشر».^۳

۳. تأویل قول پیامبر اکرم (ص) که فرمود: «من قال لا اله الا الله خالصاً مخلصاً دخل الجنة»؛ هر کس خالصانه لا اله الا الله گوید وارد بهشت می‌شود. به عقیده ناصرخسرو، عقل کل، بهشت حقیقی است، چون تمام نعمتهای عالم آثار اوست. بنابراین هر که دانایتر است به عقل نزدیک‌تر است.

به عقیده ناصرخسرو، کلید در بهشت کلمه «لا اله الا الله، محمد رسول الله» است و آن دو گواهی است: اقرار به توحید؛ گواهی به نبوت. مجموع فصول کلمه شهادت هفت است که دلیل‌اند بر هفت امام. در عین حال، هفت فصل متشکل از دوازده حرف است که مثل‌اند بر حجت‌های دوازده‌گانه که زبان گویای امام زمان در جزایر و از سوی او مأمور به تبلیغ دین‌اند.^۴

۱. همان، ص ۱۱۴.

۲. ناصرخسرو چهار کلمه «بسم الله الرحمن الرحيم» را دلیل بر چهار اصل دین، یعنی عقل، نفس، ناطق و اساس قرار داده و حروف «بسم الله» را به مکرر و غیر مکرر تقسیم نموده و هر کدام را مثل بر پیش‌فرض‌های مذهبی خود دانسته است.

۳. وجه دین، ص ۱۰۷ تا ۱۱۲.

۴. همان، ص ۸۸.

۵. همان، ص ۸۸-۹۰.

ما در پاسخ حکیم قبادیان می‌گوییم: اگر قرار باشد که شما هر عدد دوازده را مَثَل به دوازده حجت خود بدانید، علمای امامیه اثنای عشر هم خواهند گفت: تمام اعداد دوازده عالم دلیل است بر دوازده امام (از امام علی (ع) تا امام مهدی «عج»). نهایتاً شما خواهید گفت: «من از روی هوا و هوس و اعمال سلیقه چنین تأویلی را انجام نداده‌ام، بلکه از طریق امام که عالم به تأویل است این گونه به ما رسیده است.» مخالفان نیز خواهند گفت: چنین نیست که شما می‌گویید، زیرا جابر جعفی از امام محمدباقر (ع) درباره این آیه «اثنای عشر شهراً» سؤال کرد. حضرت در پاسخ و فرمود:

منظور از سال رسول الله است و منظور از ماههای دوازده‌گانه امامان و اوصیای آن حضرت از امیر مؤمنان علی (ع) تا من و پس از من فرزندانم جعفر المهدی که دوازده امام‌اند. همانان که حجت‌های خدا بر بندگانش و امینان او بر وحی و علمش هستند و چهارتای آن‌ه، ماههای حرام خوانده شده و دین قیّم‌اند. همان چهار امام‌اند که در اسم علی با هم اشتراک دارند و آنها عبارت‌اند از: علی امیر مؤمنان پدرم، علی بن الحسین، علی بن موسی الرضا و علی بن محمد الهادی. پس اقرار به آنها دین قیّم و آیین محکم و پابرجاست.^۱

در حدیث دیگری که از ابو حمزه ثمالی روایت شده، در ذیل آن امام محمدباقر (ع) درباره این آیه فرموده است:

شناخت ماهها در ظاهر عبارت است از: محرم، صفر، ربیع و دیگر ماههای قمری. از این میان چهار ماه به عنوان ماههای حرام مطرح است که عبارت‌اند از: رجب، ذوالقعدة، ذوالحجه و محرم، ولی شناخت این ماهها دین قیّم نیست، چرا که برخی (از یهودیان، مسیحیان، مجوسیان و افراد دیگر ادیان و گروهها و فرقه‌ها) از منافقان و مخالفان، دوستان و دشمنان، این ماهها را می‌شناسند؛ و آنها را با اسامی شان می‌شمارند؛ و به راستی جز این نیست که معنای باطنی ماههای دوازده‌گانه همان ائمه‌اند که پابرجا و

۱. سید هاشم حسینی، تفسیر برهان، ج ۲، ص ۱۲۳.

استوار در دین خدا هستند. و حرمتدار آنها امیرمؤمنان علی (ع) است؛ اسمی که از اسم خداوند مشتق شده، یعنی «علی» از «اعلی»، همان طور که اسم رسول خدا از اسمی از اسمای خداوند مشتق است، یعنی «محمد» از «محمود». و نیز علاوه بر امیرمؤمنان سه نفر از فرزندان ایشان علی نام دارند که عبارت‌اند از: پسرش علی بن الحسین، و علی بن موسی الرضا و علی بن محمد الهادی. پس اسم «علی» بدان جهت دارای حرمت گردیده که برگرفته از اسم خداوند یکتاست.^۱

دلیل اصلی ناصر خسرو همان‌ت‌علیم‌ام‌است‌که‌در‌ای‌صورت‌تأویل‌اوتناقض‌ب‌واو‌ایتی است که ما از امام محمد باقر (ع) نقل نموده‌ایم. او به صرف ادعا و بدون دلیل دوازده ماه را به دوازده حجت و چهار ماه حرام را به چهار حجت که در رأس قرار دارند تأویل کرده است. پس تأویلات ناصر خسرو با آنچه از ائمه اهل بیت به ما رسیده معارض است، زیرا در تأویل «بسم الله الرحمن الرحیم»، حدیثی از ابی‌عبدالله (ع) روایت شده است که حضرت در پاسخ سؤالی چنین فرمودند: «باء به‌الله، و السین سناء الله، و المیم ملک الله.» سپس سائل از لفظ «الله» پرسید. حضرت فرمود: «الالف آلاء الله علی خلقه من النعیم بولایتنا، و اللام الزام الله خلقه ولایتنا.» سائل دوباره می‌پرسد: «ها» به چه معناست؟ حضرت پاسخ می‌دهد «انّ‌ها (جهنم) لمن خالف محمداً و آل محمد.» بعد سؤال می‌کند: «الرحمن» یعنی چه؟ می‌فرماید: «بجمیع العالم.» باز می‌پرسد «الرحیم» یعنی چه؟ می‌فرماید: «بالمؤمنین خاصة.»^۲

ه) عدم انسجام در افکار و آرای ناصر خسرو

ناصر خسرو در اعتقادات خود بسیار محکم و پابرجاست، ولی گاهی نظریاتی ابراز می‌دارد که یا با آنچه او معتقد است فاصله بسیار دارد و یا مخالفت صریح با متون دینی دارد. در اینجا برای اختصار به چند نمونه از این گونه اندیشه‌های او اشاره می‌شود.

۱. آفرینش آدم و ابلیس

در قرآن کریم آیات متعددی دربارهٔ آدم و ابلیس هست که پس از خلقت حضرت آدم (ع)،

۱. همان.

۲. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۹۵. تستری نیز در تفسیر باطنی خویش ص ۳ چنین تأویلاتی دارد. (میثاق)

خداوند به فرشتگان امر کرد که آدم را سجده کنند. همه فرشتگان خدا را اطاعت کردند و آدم(ع) را سجده کردند، جز ابلیس که او هم از فرشتگان مقرب بود، ولی از امر خداوند سرپیچی کرد، چون خود را برتر از آدم می‌دانست. ابلیس از درگاه خداوند رانده شد و از جمع فرشتگان بیرون گردید. در چندین جای قرآن کریم این مسئله به صورت بسیار روشن آمده است. در سوره اعراف چنین آمده است:

ثم قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبليس لم يكن من الساجدين؛^۱
به فرشتگان گفتیم که آدم را سجده کنید. همه سجده کردند جز ابلیس که
از سجده سر باز زد.

در سوره اسراء نیز چنین می‌فرماید:

و إذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبليس قال أسجد لمن خلقت
طيناً؛^۲ به فرشتگان گفتیم که آدم را سجده کنید. همه سجده کردند جز
ابلیس که گفت: به موجودی سجده کنم که از گل آفریده شده است؟

و در سوره حجر هم چنین آمده است:

فإذا سوّيته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين فسجد الملائكة كلهم
أجمعون إلا إبليس أبى أن يكون مع الساجدين.^۳

اما ناصر خسرو با همه پرهیزگاری و تقیدش به ظواهر شریعت اسلامی، آیات فوق را نادیده گرفته و حتی می‌توان گفت برخلاف آن سخن گفته است. او معتقد است که وقتی آدم به وجود آمد، ابلیس وجود خارجی نداشته است، یعنی آدم(ع) قبل از ابلیس به وجود آمده است. او در قصیده‌ای این مطلب را بیان کرده است.^۴ طالع‌ت‌فرهنگی

این رأی او مخالف نص قرآن و مصرحات آن است. روشن نیست که این نظریه پاسخی است به اشکالی که بر وی شده است یا صرفاً طبع خردگرا و ذوق فلسفی است که او را از ظاهر

۱. اعراف: ۱۱.

۲. اسراء، آیه ۶۱.

۳. حجر، آیه ۲۹-۳۱.

۴. دیوان، ص ۲۳۷.

به باطن کشانده تا بگوید: «آن زمانی که آدم آفریده شد، ابلیس کجا بود و بلکه هنوز به دنیا نیامده بود»^۱.

۲. تقلید جائز است

ناصرخسرو فردی خردگرا و اندیشمند است و در بسیاری از آثار خود بر عقل و استقلال فکری تکیه کرده و خردگرایی خود را به اثبات رسانده است. ولی با وجود این گاهی به استقلال عقلی وفادار نمانده و آن را کنار گذاشته است. از آن جمله او در اساسی‌ترین مسئله اعتقادی و عقلی، یعنی توحید، به وجوب تقلید فتوا داده است. او معتقد است که باید در آغاز تقلید کرد تا بتوان از این طریق به مرحله تحقیق دست یافت.^۲

اگر در این رأی ناصرخسرو دقت شود، معلوم خواهد شد که این نظریه او نیز نوعی ناسازگاری دارد، زیرا از یک طرف به عقل آن قدر بها می‌دهد که او را اولین مخلوق و در بالاترین حد از خلقت می‌داند و مورد ستایش قرار می‌دهد و از طرف دیگر تقلید را در توحید جائز می‌داند و در این مقام برای عقل هیچ گونه بهایی قائل نیست.

۳. دو نظر متفاوت درباره قائلان به قدمای پنج‌گانه

ایران‌شهری و محمد بن زکریای رازی هر دو به قدمای پنج‌گانه قائل‌اند. چنان که ناصرخسرو آنها را اصحاب هیولا می‌گوید: اصحاب هیولا چون ایران‌شهری و محمد بن زکریای رازی و دیگران به قدمای پنج‌گانه معتقدند که آنها عبارت‌اند از: هیولا، زمان، مکان، نفس و باری سبحانه و تعالی.^۳ ناصرخسرو در جای دیگر می‌گوید: محمد بن زکریای رازی در اعتقاد به قدمای پنج‌گانه از حکیم ایران‌شهری پیروی می‌کند، چون او بر این قول است، یعنی قائل به پنج قدیم است.^۴

براساس آنچه بیان گردید، اندیشه‌های ایران‌شهری و محمد بن زکریای رازی درباره قدیمهای پنج‌گانه تفاوت اساسی ندارد و حتی ناصرخسرو می‌گوید رازی نظریات خود را در

۱. برداشت از کتاب تصویری از ناصرخسرو، ص ۲۲۰ تا ۲۳۲.

۲. همان، ص ۵۹.

۳. زاد المسافرین، ص ۶۸.

۴. همان، ص ۱۰۰.

این مورد از ایران شهری گرفته و از او پیروی کرده است. ولی آنچه قابل تأمل است اینکه ناصر خسرو از یک طرف ایران شهری و رازی، هر دو را از جمله قائلان به قدمای پنج‌گانه می‌داند و از طرف دیگر، ایران شهری را فیلسوف و از حکمای دینی و طرفداران مذهبی توحید می‌شمارد و قول او را در این مورد نیکو می‌شمارد،^۱ ولی رازی را مورد سرزنش قرار می‌دهد و او را ملحد^۲ و بی‌مذهب معرفی می‌کند.

در اینجا ناصر خسرو درباره دو فیلسوف که هر دوی آنها به قدمای پنج‌گانه قائل‌اند، دو گونه موضع‌گیری دارد و یکی را تأیید و دیگری را رد می‌کند، در حالی که نظریه هر دوی آنها را درباره قدمای پنج‌گانه قبول ندارد و نقد می‌کند.



۱. همان، ص ۹۳.

۲. همان، ص ۱۰۳.



پروہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

